

سام شپرد

کودک مدفون و غرب واقعی

ترجمه داریوش مهرجویی



نشر کتاب هرمس

فهرست

| | | |
|---|-------|-------------------|
| ۱ | | پیشگفتار |
| ۳ | | دربارهٔ سام شپرد |
| ۹ | | شپرد دربارهٔ شپرد |

کودک مدفون

| | | |
|-----|-------|-----------|
| ۴۰ | | شخصیتها |
| ۴۱ | | پردهٔ اول |
| ۱۰۱ | | پردهٔ سوم |

غرب واقعی

| | | |
|-----|-------|----------------------------------|
| ۱۳۶ | | شخصیتها |
| ۱۳۷ | | شرح صحنه |
| ۱۳۷ | | یادداشت برای صحنهٔ پردازی و لباس |
| ۱۳۸ | | یادداشت برای صدا |
| ۱۳۹ | | پردهٔ اول |
| ۱۷۱ | | پردهٔ دوم |

پرده اول

صحنه

روز. طرف چپ، انتهای صحنه، راه پله های کهنه چوبی قرار دارد و روی آن فرش رنگ و رو رفته و کهنه. این پله ها به بالا و بیرون صحنه منتهی می شود. انتهای صحنه، طرف راست، یک کاناپه سبز تیره است که جابه جا، پاره شده و محتویات آن بیرون زده. طرف راست کاناپه یک آباژور پایه بلند است با ونگ زرد کم رنگ روی میز کوچک و دور و بر آن شیشه های کوچک قرص و دارو. یک دستگاه تلویزیون قدیمی بزرگ قهوه ای رنگ رو به کاناپه (و پشت به ما) مستقر شده. نور لرزان آبی رنگی از صفحه تلویزیون تابیده می شود، اما نه تصویری هست، نه صدایی. در تاریکی، صفحه تلویزیون و لامپ آباژور بتدریج صحنه را روشن می کنند. در فضای پشت کاناپه، انتهای صحنه، یک ایوان بزرگ کف چوبی است که به وسیله دیواره های توری مسدود شده. طرف راست کاناپه، دری است که به اتاق صحنه باز می شود. سمت چپ کاناپه، در کنار دیواره توری، در دیگری است که از ایوان به بیرون باز می شود، که در پس زمینه آن دار و درخت های تیره رنگ نارون به چشم می خورد

بتدریج شکل داج مشخص می شود که روی کاناپه رو به تلویزیون لم داده است. نور آبی رنگ روی چهره اش می لرزد. تی شرت خیلی کهنه به تن دارد و شلواری خاکی رنگ با بندشلوارهای سیاه و دمپایی های قهوه ای رنگ، و پتوی کهنه قهوه ای رنگی به دور خود پیچیده. خیلی لاغر است و ظاهر بیمارگونه ای دارد، به سن و سال هفتاد و پنج - شش ... داج همچنان به صفحه تلویزیون خیره است. نور بیشتری صحنه را به نرمی می پوشاند. صدای باران ریز به گوش می رسد. داج آهسته سر بالا می گیرد، به سقف خیره می شود، و به صدای باران گوش می دهد. بعد سر را پایین می اندازد و دوباره به صفحه تلویزیون خیره می شود. داج آهسته

سر را به چپ می‌گرداند و به تشکچهٔ پهلودستی نگاه می‌کند. دست چپش را از زیر پتو درمی‌آورد، به زیر تشکچه می‌برد و یک بطری ویسکی بیرون می‌کشد. به راه‌پله و طبقهٔ بالا نگاه می‌کند، گوش می‌دهد، بعد در بطری را باز می‌کند و یک جرعهٔ ممتد و طولانی می‌نوشد. دوباره در بطری را می‌بندد، به زیر تشکچه هل می‌دهد و به صفحهٔ تلویزیون نگاه می‌کند. بعد شروع می‌کند به سرفه کردن، آهسته و به نرمی. سرفه‌ها بتدریج افزایش می‌یابد. می‌کوشد با دست جلوی دهان خود را بگیرد ولی سرفه‌ها بیشتر و شدیدتر می‌شود؛ اما تا صدای زنش از طبقهٔ بالا بلند می‌شود، سرفه‌ها بند می‌آید.

صدای هالی: داج؟

[داج همچنان به تلویزیون خیره است. مکث طولانی. دو سرفهٔ کوتاه می‌کند.]
صدای هالی: داج! قرصهاتو خوردی، داج؟
 [داج جواب نمی‌دهد. دوباره بطری را بیرون می‌کشد و جرعه‌ای طولانی می‌نوشد. بطری را سرچایش می‌گذارد و به تلویزیون خیره می‌شود. پتو را تا روی گردن بالا می‌کشد.]

صدای هالی: خوبه که خودت میدونی از چیه؛ از هوای بارونیه. همینه، هر دفعه همینه. هر دفعه که این جوری میشی به خاطر بارونه. هنوز

بارون شروع نشده تو شروع می‌کنی. [مکث] داج؟
 [داج جواب نمی‌دهد. از جیب ژاکتش یک بسته سیگار درمی‌آورد و یکی آتش می‌زند. به صفحهٔ تلویزیون خیره می‌شود. مکث.]

صدای هالی: باید از اینجا ببینی که چطوری میباره. چه بارونی! یه بند میباره. آبی آبی ... دیگه نزدیکه سیل پل رو بیره. از اون پایین چه جوریه داج؟ هان؟

[داج سرش را به طرف شانهٔ چپش برمی‌گرداند و از ایوان نگاهی به بیرون می‌اندازد. دوباره رویش را می‌کند به تلویزیون.]

داج: [با خود] افتضاحه!

صدای هالی: چی؟ چی گفتی؟

داج: [بلندتر] بارونه دیگه! همون بارون همیشگیه!

صدای هالی: بارون؟ خب البته که بارونه! ببینم ... باز حمله؟ خبری شده؟ آگه جواب ندی، تا پنج دقیقه دیگه میام پایین‌ها.

داج: نیا، پایین نیا.

صدای هالی: چی؟

داج: [بلندتر] پایین نیا.

[دوباره دچار حملهٔ سرفه می‌شود. بعد سکوت.]

صدای هالی: باید قرصهاتو بخوری، با اون سرفه‌هات. نمی‌فهمم چرا قرصهاتو نمی‌خوری. یه قرص بنداز بالا و کلکشو بکن دیگه.

[داج بطری را بیرون می‌کشد. جرعه‌ای می‌نوشد و بطری را مخفی می‌کند.]

صدای هالی: ممکنه از نظر مسیحیت درست نباشه، ولی، ولی مؤثره. یعنی الزاماً کار مسیحی نیست. ما نمیدونیم، چیزهایی هست که حتی کشیشها هم نمیتونن جوابشو بدن. من که شخصاً اشکالی نمی‌بینم. درده، خب آدم درد داره. به همین سادگی. ولی خب رنج بردن چیز دیگه‌ایه. یه قرص به هر حال همون قدر مؤثره که هر چیز دیگه. داج؟ [مکث] داج، داری مسابقهٔ بیسبال تماشا می‌کنی؟

داج: نه.

صدای هالی: چی؟

داج: [بلندتر] نه!

صدای هالی: پس چی داری می‌بینی؟ نباید چیزهایی که هیجان‌انگیزه ببینی‌ها! مسابقهٔ اسب‌دوانی اکیداً ممنوع.

داج: روزهای یکشنبه مسابقهٔ اسب‌دوانی نمیده.

صدای هالی: چی؟

داج: [بلندتر] روزهای یکشنبه کسی مسابقه نمیده!

صدای هالی: خب نباید روزای یکشنبه مسابقه داد. درستش هم همینه.

داج: خب، مسابقه نمیدن!